**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010825**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد این بود که اگر یک شیءای منذور الصدقه باشد در وسط سال آیا این باعث می‌شود که به آن زکات تعلق نگیرد یا نذر صدقه مانع تعلق زکات نیست. مفروض کلام در جایی هست که فعلاً به این صدقه عمل نکرده. و اگر به صدقه عمل کرده که از ملکش خارج می‌شود. فعلاً به صدقه عمل نکرده یک مطلب در مورد موضوع بحث. نکتۀ دوم این که این نذر هم فعلیت پیدا کرده. یا به خاطر این که نذر مطلق بوده و به خاطر این که نذر مشروط به شرطی بوده است که آن شرط حاصل شده است. اما اگر نذر مشروط به شرطی باشد که هنوز آن شرط حاصل نشده حکم مسئله‌اش چی است آن بحث بعدی هست. در مدارک این دو تا را جدا کرده. ما فعلاً مفروض ما این هست که این نذر فعلیت پیدا کرده در میان سال از طرف دیگر حالا که فعلیت پیدا کرده نذر را ادا نکرده و این صورت مسئله است.

مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که از کلام صاحب مدارک استفاده می‌شود که مسئله دو صورت دارد. و در هر دو صورت صاحب مدارک قائل شده که مانع تعلق زکات است. یکی این که به نحو شرط فعل باشد نذر، یکی این که به نحو شرط نتیجه باشد. شرط فعل یعنی نذر کرده است که صدقه بدهد. شرط نتیجه این هست که نذر کرده است که این مال من خودبه‌خود صدقه باشد.

آقای خویی می‌فرمایند که اگر به نحو شرط نتیجه باشد درست است، شرط نتیجه اگر صحیح باشد مانع تعلق زکات هست. ولی ایشان می‌فرماید شرط نتیجه صحیح نیست. نذر به نحو شرط نتیجه. و ایشان می‌فرمایند ما در جای خودش گفتیم که درست است که تملیک لازم نیست یک مقرض خاصی داشته باشد، به هر مقرضی می‌شود تملیک کرد. ولی نذر از آنها نیست. ایشان می‌فرمایند صدقه و هبه فرقشان این هست که هر دوشان تملیک غیر است ولی یکی‌شان درش قصد قربت معتبر است، قصد قربت شده، یکی قصد قربت نشده. صدقه یکی از اقسام هبه است. وقتی اقسام هبه بود اوّلاً درش قبول معتبر است، ثانیاً درش قبض معتبر هست. بنابراین به مجرد نذر که از قبول و قبض خالی هست این صدقه نمی‌شود، باید شرایط هبه را دارا باشد و هبه شرطش قبض است و قبول. اما اگر به نحو شرط فعل باشد، این شیءای که، حداکثر این که به گردن من واجب می‌شود این مالم را صدقه بدهم. مجرد وجوب تصدق دادن به یک مال باعث نمی‌شود که آن مال از تعلق زکات خارج بشود. این کلام آقای خویی.

اینجا ما چند مرحله باید بحث کنیم. یک بحث حالا ابتداء از این بحث اخیرش شروع کنم، این که ایشان می‌فرمایند که وجوب صدقه دادن باعث نمی‌شود که از تعلق زکات خارج بشود. ممکن است ما مناقشه کنیم بگوییم که از ادلۀ زکات استفاده می‌شود که شرط است زکات یک سال عند الرجل باشد. و عندیت مراد این نیست که در نزد، آن عندیت مکانی نیست. عندیت یعنی سلطه شخص باید بر آن داشته باشد. هر کاری بخواهد بتواند با آن انجام بشود. بخواهد تصرف تکوینی کند، بخواهد تصرف اعتباری کند، قبض و اقباض و اتلاف و امثال اینها. چیزی که من نذر کردم که آن را انجام بدهم این امور را من حق ندارم انجام بدهم. بنابراین. یک بحث بحث این هست که ما می‌خواهیم از ادلۀ غائب، بحث تمام تمکن از تصرف را در مسئله استفاده کنیم ما عرض کردیم نه تمام تمکن از تصرف یا تمکن از تصرف که از شرایط زکات باشد بعنوانه دلیل نداریم. آن که دلیل داریم در مورد غائب هست از غائب حکم منذور را نمی‌شود استفاده کرد. ولی علاوه بر آنها ما روایت‌های دیگری داریم که از آن روایت‌ها استفاده می‌شود که ملکیت باید تامه باشد. و تمامیت ملک به این هست که من حق جمیع تصرفات را داشته باشم و چیزی که من حق تصرفات را ندارم آن عنوان عندیت در موردشان صادق نیست. این یک مرحله.

**شاگرد:** از آن معنایی که از ؟؟؟ فرمودید، معنایی

**استاد:** نپذیرفتم آن گفتم احتمال دارد. گفتم یک احتمال در محبوساً این هست، این هم نمی‌توانیم بگوییم احتمالی که ما دادیم متعیّن است. احتمالی در روایت آن هم هست.

یک مرحلۀ دیگر این که، یک بحث کلی اصلاً هست در مورد نذر که آیا نذر صرفاً یک واجب تکلیفی است؟ وجوب تکلیفی دارد؟ یا نه نذر اعتبار مالکیت خدا هست نسبت به یک شیءای. از روایات استفاده می‌شود که منذور ملک خدا قرار می‌گیرد و تا اعتبار مالکیت خدا نسبت به منذور نشود نذر تحقق پیدا نمی‌کند. یعنی شرعاً لازم الوفاء نیست. نذر صحیح شرعی لازم الوفاء نذری هست که در موردش لله علیَّ باشد. اینجا من یک توضیحی بدهم، ببینید یک ملکیت حقیقیه برای خدا هست، خداوند مالک حقیقی همۀ اشیاء هست.

ولی خداوند که مالک حقیقی همۀ اشیاء هست اشیاء را یک ملکیت اعتباری برایش فرض کرده. بعضی اشیاء را ملک خودش قرار داده، این ملکی که برای خودش قرار داده ملک اعتباری برای خودش قرار داده و این منافات با این ندارد که بعضی اشیاء ملک تکوینی خدا باشند ولی ملک اعتباری خدا نباشند. همۀ اشیایی که الآن افراد در اختیارشان هست ملک اعتباری خدا نیست ولو ملکیت تکوینی خداوند هست. در مورد خمس «فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى» خمس که شش قسمت می‌شود یک قسمتش ملک خداست، یک ششمش ملک رسول است، یک ششمش ملک ذی القربیٰ است همینجور بقیه‌اش هم ملک افراد سادات. این که ملک خدا قرار داده شده نه این که ملکیت، بعضی‌ها تعبیر می‌کنند که خدا را مالک قرار داده به خاطر تشریف و تعظیم. نه کاملاً مالک است. اعتبار مالکیت برای خدا فرض شده و البته آن چیزی که برای خدا قرار داده شده خود خدا مصرفش را هم تعیین کرده. گفته آن مصرفش هم برای رسول هست. و آن چیزی که برای خدا و رسول هست بعد از خدا و رسول برای ذی القربی هست و در اختیار امام قرار می‌گیرد. در مورد منذور هم همین، بعضی چیزها هست خداوند خودش را مالک قرار داده، یکی از آنها حج است. «وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبيلاً»، حج ملک خداوند هست حج به جا آوردن، ملک اعتباری خداوند هست. یکی از آنها نذر هست، نذر هم یکی از این سنخ‌ها هست. یک بحثی هست در بحث این که آیا واجبات که به عهدۀ میت هست از اصل مال خارج می‌شود یا از اصل مال خارج نمی‌شود؟ اقوال مختلفی در مسئله هست، قول صحیح این هست که واجبات دو جور است، بعضی وقت‌ها فقط وجوب اعتبار شده، بعضی وقت‌ها آن فعل ملک خداوند قرار گرفته. وقتی ملک خداوند قرار گرفته شخص مدیون خداست، ادلۀ دِیْن اقتضاء می‌کند که از اصل مال خارج بشود، داخل در مقولۀ دین هست. و در روایات اصلاً به همین مطلب هم استناد شده، آن روایت خثعمیۀ معروف که یک شخصی می‌گوید پدرم خلاصه حج به گردنش هست. این آیا باید من حج را به جا بیاورم؟ ایشان می‌گوید اگر پدر شما دِیْنی داشت، شما باید دِیْنش را ادا می‌کردید یا نه؟ می‌گوید بله. می‌گوید فدِیْنُ الله احق ان یقضی. دین الله است. خود تعبیر لله علی الناس حج البیت هم تعبیر لامی که اینجا وجود دارد لام ملکیت هست. عین همین تعبیر در مورد نذر هم هست. نذر باید شخص اعتبار مملوکیت عمل برای خداوند را بکند. روایت‌های متعدد دارد. یک بابی اصلاً هست در جامع الاحادیث در بحث باب نذر که تا اعتبار مالکیت خدا نشود نذر منعقد نمی‌شود.

صحیحۀ منصور بن حازم می‌گوید که، این باب أنّه لا ینعقد النذر حتی یقول لله علیّ کذا. صحیحۀ منصور بن حازم می‌گوید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ: عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلىٰ بَيْتِ اللّٰهِ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِحَجَّةٍ، أَوْ عَلَيَّ هَدْيُ كَذَا وَكَذَا، فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ»

چیزهایی هست که مقرّب هم هست، مشی الی بیت الله هست، حج کذا و کذا. مجرد این که آن متعلق، متعلق راجحی باشد اینها باعث نمی‌شود نذر منعقد بشود.

«حَتّىٰ يَقُولَ: لِلّٰهِ عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلىٰ بَيْتِهِ، أَوْ يَقُولَ: لِلّٰهِ عَلَيَّ أَنْ أُحْرِمَ بِحِجَّةٍ،»

یک نکتۀ ادبی اینجا بگویم. کلمۀ مصدر مرّه در وزن فَعْلَه هست مگر دو تا مصدر مرّه. یکی رئی یری رؤیةً، حَجَّ یَحُجُّ حِجَّةً. حِجّه به عنوان مصدر مرّه آمده، حالا در مورد این که حَجَّه هم آمده یا نیامده بعضی‌ها کسائی می‌گوید حَجَّه هم شنیده شده یا نه، ولی در این که حِجّه درست است اختلافی نیست. در این که آیا مصدر مرّه طبق قاعده که همان حَجَّة هست آمده یا نه ذی الحِجّه هم درست است، حِجّة الاسلام هم درست است، و هیچ ربطی به حُجّة الاسلام ندارد.

«أَوْ يَقُولَ: لِلّٰهِ عَلَيَّ هَدْيُ كَذَا وَكَذَا إِنْ لَمْ أَفْعَلْ كَذَا وَكَذَا»

این روایت منصور بن حازم.

یا روایت «مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ بِالنَّذْرِ وَ نِيَّتُهُ فِي يَمِينِهِ الَّتِي حَلَفَ عَلَيْهَا دِرْهَمٌ أَوْ أَقَلُّ قَالَ إِذَا لَمْ يَجْعَلْ لِلَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.»

«محمد بن يحيى الخثعمي» همین هست می‌گوید «الرجل يقول علي المشي إلى بيت الله أو مالي صدقة أو هدي» مالی صدقه که همین بحث ما هم هست. «فقال إن أبي [علیه السلام] لا يرى ذلك شيئا إلا أن يجعله لله عليه‌» و همینجور.

با باز روایت ابی الصباح الکنانی.

«أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ قَالَ عَلَيَّ نَذْرٌ قَالَ لَيْسَ النَّذْرُ بِشَيْ‌ءٍ حَتَّى يُسَمِّيَ شَيْئاً لِلَّهِ صِيَاماً أَوْ صَدَقَةً أَوْ هَدْياً أَوْ حَجّاً.»

روایت ابی بصیر عن الرجل یقول علیّ نذرٌ قال لیس بشیءٍ. دو تا شرط در نذر هست یک شرط این است که منذور باید مشخص باشد نذر کلی به درد نمی‌خورد. همینجور می‌گوید علیَّ نذرٌ فایده ندارد. ثانیاً باید لله درش باشد. می‌گوید لیس لشیءٍ حتی یسمّی النذر، یک. دوم و یقول علیّ صوم لله او یتصدق او یعتق او یهدی هدیاً.

همینجور روایت‌های متعدد دیگر است به خصوص حالا یک روایت دیگری را هم خدمت شما عرض کنم، روایت اسحاق بن عمار که باب بیست از همین ابواب هست این را دقت کنید چقدر روایت قشنگی است.

صحیحۀ «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي شُكْراً لِلَّهِ رَكْعَتَيْنِ أُصَلِّيهِمَا فِي الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ أَ فَأُصَلِّيهِمَا فِي السَّفَرِ بِالنَّهَارِ فَقَالَ نَعَمْ» حالا آن از بحث ما خارج است که «ثُمَّ قَالَ إِنِّي أَكْرَهُ الْإِيجَابَ أَنْ يُوجِبَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ»

امام علیه السلام فرمودند نذر کار خوبی نیست. انسان نذر بکند یک چیزی را گردن بگیرد این خوب نیست.

«قُلْتُ إِنِّي لَمْ أَجْعَلْهُمَا لِلَّهِ عَلَيَّ» «لِلَّهِ عَلَيَّ» نگفتم.

«إِنَّمَا جَعَلْتُ ذَلِكَ عَلَى نَفْسِي أُصَلِّيهِمَا شُكْراً لِلَّهِ وَ لَمْ أُوجِبْهُمَا عَلَى نَفْسِي أَ فَأَدَعُهُمَا إِذَا شِئْتُ قَالَ نَعَمْ.»

شرط این که واجب بشود این است که لله علیّ ولو به خاطر خدا هم باشد شکرا لله هم باشد ولی تا وقتی که اعتبار مالکیت خدا نسبت به شیء نشده باشد لازم الوفاء نیست. پس بنابراین، این که آقای خویی در اینجا می‌فرمایند صرفاً یک وجوب تکلیفی است و این وجوب تکلیفی مانع تعلق زکات نیست این درست نیست. اینجا یک نوع مالکیت خدا وجود دارد ولی بحث را باید به مطلب دیگری مطرح کرد که خدا مالک چی است؟ مالک فعل من است یا مالک صدقه بودن؟ به نحو شرط نتیجه. آیا ما می‌توانیم مالکیت خدا را به نحو شرط نتیجه تصویر کنیم؟ یا نمی‌توانیم؟ آن یک چیزی است که باید جداگانه در موردش بحث کنیم. حالا من خواهم پرداخت.

شاگرد: اینجا فعل را ملک خدا قرار می‌دهند؟ یا آن گوسفند را؟

استاد: نه آن که هست فعل خدا را ملک قرار می‌دهند. صدقه دادن را. حالا قدر مسلّمش صدقه دادنش که آن ملک خدا هست اشکال ندارد، ولی می‌خواهیم ببینیم این منذور الصدقه به چه معناست؟ گوسفند را ملک خدا قرار می‌دهیم یا صدقه دادن به گوسفند را ملک خدا قرار می‌دهیم؟ این چیزهای مختلفی که اینها باید مورد بحث قرار بدهیم، متعلقش چی است؟ اینها چیزهایی هست که باید در موردش صحبت کنیم. این هم دو مرحله.

یک مرحلۀ دیگر این هست که این که آقای خویی صدقه را یکی از اقسام هبه قرار دادند و احکام هبه را برای صدقه تطبیق کردند ببینیم آیا واقعاً همینجور است؟ باید یک دقتی در این بحث بشود. ببینید صدقه در اصطلاح روایات ما یک معنای جامع است و در بیشترین استعمالات کلمۀ صدقه در مورد وقف به کار می‌رود. گاهی اوقات هم با قید صدقۀ جاریه یا صدقة لا تباع و لا توهب و امثال اینها تصریح به این که این صدقه از آن سنخ وقف هست می‌شود. آیا بین صدقه به معنای وقف و صدقه به معنای مالی که ما الآن صدقۀ اصطلاحی، حالا این صدقۀ به معنای وقف اصطلاحی است که در روایات بوده و بعداً در کلمات فقها شاید دیگر به کار نمی‌رود مگر با قید جاریه یا لا تباع و لا توهب. به نحو مطلق صدقه که به کار می‌برند مراد وقف نیست ولی در روایات مثلاً یک باب هست در کافی باب صدقات النبی و الائمة. این یعنی اوقاف نبی و ائمه که در همین، یک بابی در همین جامع الاحادیث هست. جامع الاحادیث، کتاب الوقوف و الصدقات آن روایت‌هایی که در مورد صدقات النبی هست خیلی‌هایش ببینید با، همین مربوط به اوقاف پیغمبر و امثال اینهاست که البته خیلی مفصل هم دارد و وقف‌نامه‌هایی که پیغمبر، حضرت زهرا، ائمه علیهم السلام داشتند و عین وقف نامه‌ها هم هست و موجود است. وقف با تعبیر صدقه ازش یاد می‌شود. صحبت سر این هست که آیا استعمال صدقه در این دو مورد آیا اینها با تفاوت، صدقه به معنای وقف، وقف درش به آن معنا آیا در صدقه قبول موقوف علیه. صدقه قبض را گفتند معتبر است. یک نکته‌ای عرض بکنم. صدقه وقف هست ولی آیا همۀ وقف‌ها الزاما صدقه هستند؟ یا صدقه قسم خاصی از وقف است؟ یک قسم خاصی از وقف را ممکن است ما بگوییم صدقه است. یک بحثی هست که آیا در وقف قصد قربت شرط هست یا قصد قربت شرط نیست؟ روایت‌های زیادی داریم که در مورد صدقه تعبیر می‌کند که صدقه باید لله باشد. من یک موقعی به ذهنم می‌رسید ممکن است به این روایات ما تمسک کنیم به اطلاقش در مورد این که وقف درش قصد قربت شرط است. بعد به ذهنم این شبهه آمد که آیا ما دلیل داریم که مطلق اوقاف صدقه است؟ بله بعضی از اقسام اوقاف صدقه است، ولی برای این که شیءای وقف بشود حتماً باید عنوان صدقه هم برش صدق بکند؟ آن خیلی شاید روشن نباشد. علی ای تقدیر حقیقت صدقه که چه حالا صدقه‌ای که به معنای وقف است چه صدقۀ دیگر این باید روشن بشود. آیا این صدقه از سنخ عقود هست یا ایقاعات هست؟ یک.

دوم حالا هر کدام از اینها باشد آیا قبض درش معتبر هست؟ اگر از سنخ عقود باشد قبول می‌خواهد، ایقاعات باشد قبول نمی‌خواهد. ولی بحث قبض یک بحث دیگر است. ممکن است ایقاع باشد ولی قبض در آن معتبر باشد. کما این که در مورد اوقاف را اینجور می‌گویند، می‌گویند اوقاف ایقاع است ولی قبض موقوف علیهم درش معتبر است. ممکن است در مورد صدقه هم قبض معتبر باشد، قبض یک چیزی است غیر از بحث قبول و اینها. آقای خویی اینجا این دو تا مطلب را با هم آوردند. هم قبول هم قبض. اینها مبتنی بر این هست که ما حقیقت صدقه را روشن کنیم. آیا حقیقت صدقه آن جوری که آقای خویی می‌گویند همان هبه است؟ یا صدقه چیز دیگری هست؟ در این که در صدقه قصد قربت شرط است بحثی نیست. ولی قصد قربت شرط بودنش یعنی چی؟ یعنی این که آیا من باید قصد قربت کنم به همین معنای چیزی یا قصد قربت به این معنا هست که من آن را ملک خدا قرار می‌دهم. همچنان که در بحث صدقه دادن، یکی از آیاتی که مربوط به بحث صدقه است ظاهراً. حالا من فرصت نکردم روایات ذیلش را کامل نگاه کنم. در ذهنم هست که مربوط به صدقه دادن هست آیۀ «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضاعِفَهُ لَهُ» هست که قرض الحسنه به عنوان قرض دادن به خدا تلقی بشود. کأنّه من وقتی به کسی قرض می‌دهم به خاطر خدا این خدا را اوّل کأنّ به خدا دارم قرض می‌دهم خدا آن را دارد به شخص می‌دهد یعنی اعتبار مالکیت خدا نسبت به این مال قرض داده وجود دارد. ما ممکن است اینجوری بگوییم در مورد صدقه که صدقه اعتبار مالکیت خدا هست و در طول مالکیت خدا، خدا آن مورد را مالک می‌کند. یعنی وقتی من می‌گویم که این را صدقه می‌دهم یعنی خدا را مالک قرار می‌دهم و خدا این ملک را به فقیر می‌دهد. یعنی در مرحلۀ اوّل اعتبار مالکیت شیء برای خدا است، در مرحلۀ ثانی چون خدا که مالک شده شخص. در روایات به این عنایت شده، روایات قرض را ببینید، می‌گوید شما وقتی می‌خواهید به فقیر قرض بدهید دستتان را زیر دست فقیر قرار بدهید کأنّ دست فقیر دست خداست. این یک اعتباری هست کأنّ این وکیل خداست برای تحویل مال خدا. اینها را حالا چیزهایی هست که باید یک مقداری روایت‌هایش را کامل دیده بشود.

شاگرد: می‌گویند هنگام صدقه دادن دستتان را ببوسید

استاد: حالا نه آن یک اعتبار دیگر است. آن یک بحث دیگر است که چون کأنّ این دست دارد کار خوب می‌کند این دست احترام دارد. همین مقدار که به خاطر خدا این دارد کار انجام می‌دهد آن اعتبار غیر از این اعتبار است. نفس قصد قربت باعث می‌شود که این دست احترام پیدا کند. بالاتر از آن می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم قصد قربت صرف نیست. بحث ممکن است این باشد، البته اینها را باید من فعلاً دارم طرح مسئله می‌کنم. آیا در صدقه صرفاً قصد قربت هست؟ یا اعتبار مالکیت الله هم هست؟ یعنی از دو حیث این جا این شیء مالش، صدقه بودن به اعتبار مالکیت خداست، نذر هم اعتبار مالکیت خداست. روایات ما داریم خیلی هم روشن است که در نذر برای این که منعقد بشود باید شیء را مالکیت خدا ما در نظر بگیریم تا نذر منعقد بشود. آیا صدقه هم یک همچین اعتباری هست؟ البته صدقه، ما یک صدقه‌ای که می‌دهیم به فقیر می‌دهیم. یعنی آن شیء در طول مالکیت خدا به ملک آن فقیر در می‌آید بحثی نیست، ولی بحث این است که من مستقیماً این را تملیک فقیر می‌کنم لله، یا تملیک خدا می‌کنم که خدا آن را به فقیر بدهد، کدام اعتبار است؟ اعتبار تصدّق کدام اعتبار است؟ این را روایات صدقه را باید دید و به آن مراجعه کرد آن کدام یک از اینهاست یا هر دویش هست ممکن است مختلف باشد، هم به این شکل بشود به این اعتبار کرد هم بشود به آن شکل اعتبار کرد. که اینها تأثیر دارد. بعد از همۀ این حرف‌ها که ما حقیقت نذر و حقیقت صدقه را دانستیم تازه بحث شروع می‌شود که آیا صدقۀ فعل، به عنوان فعل نذر تعلق گرفته یا صدقه بودن به عنوان شرط نتیجه؟ آیا نذر می‌تواند به صدقه به عنوان شرط نتیجه تعلق بگیرد یا نگیرد؟ بعد از همۀ این حرف‌ها تازه بحث شروع می‌شود که آیا این صدقه‌ای که به عنوان شرط فعل است یا به عنوان شرط نتیجه هستند اینها مانع تعلق زکات هستند یا مانع تعلق زکات نیستند؟ ما مراحل زیادی از این بحث‌ها را داریم که این بحث‌ها را باید خوب تنقیح بکنیم که من امروز خواستم صورت مسئله یک مقداری واضح‌تر بشود، مرحوم آقای خویی یک سری بحث‌ها را خیلی سریع ازش عبور کردند. به نظر می‌رسد یک مقداری باید با حوصلۀ بیشتری این بحث را دنبال کنیم.

شاگرد: پس باید بحث اعم باشد از صدقه. بحث نذر

استاد: نه مسئلۀ ما منذور الصدقه است. یک بحث دیگر هم وجود دارد که اگر یک شیءای منذور باشد. منذور الصدقه یک بحث است، منذور خودش بحث دیگری است. ما الآن فعلاً بحثمان منذور الصدقه است. بحث‌هایی که در مورد منذور علی وجه الاطلاق هست آن همان بحث مرحلۀ اوّلی بود که من عرض کردم نذر یعنی مالکیت خدا نسبت به شیء. آیا مالکیت خدا نسبت به شیء این باعث می‌شود که مانع تعلق زکات بشود؟ آن مرحله مربوط به مطلق منذور است. منذور الصدقه دو مرحله بحث دارد، از جهت منذور بودن، از جهت صدقه بودن. این دو تایش را باید جدا جدا بحث کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان